

## نقدی بر انسجام‌گرایی<sup>(۱)</sup>

ریچارد فیورمُن<sup>(۲)</sup>

ترجمه: محمد سعیدی مهر\*

### چکیده

آقای ریچارد فیورمُن، پروفیسور فلسفه در دانشگاه آیووا است. او در این مقاله، استدلال می‌کند که هر تلاشی برای تعریف باور موخه بر حسب انسجام میان باورها، با مشکلاتی اساسی روبرو است. یک نظریه‌ی انسجام، برای آن که قابل قبول باشد، باید درونی‌گرایی را بپذیرد، اما طرفدار نظریه‌ی انسجام، نمی‌تواند تفسیر معقولی از دسترسی ما به باورهای خودمان، ارائه کند. علاوه بر این، حتی انسجام نسبتاً قوی نیز، به ظاهر برای توجیه باورهای ما، نه کافی است و نه لازم.

### واژگان کلیدی

انسجام‌گرایی؛ مبناگرایی؛ برونی‌گرایی؛ درونی‌گرایی؛ توجیه؛ صدق.

\* استادیار دانشگاه تربیت مدرس.

یکی از امیدبخش‌ترین تلاش‌ها برای آن که هم از شکاکیت<sup>(۳)</sup> و هم از تسلسل باطل توجیه<sup>(۴)</sup> بدون پذیرفتن مبنای گرای،<sup>(۵)</sup> اجتناب ورزیم، نظریه‌ی انسجام<sup>(۶)</sup> در باب توجیه است. طرفدار نظریه‌ی انسجام، همانند مبنای گرا، معمولاً می‌پذیرد که تنها باورهای موجّه می‌توانند سایر باورها را توجیه کنند، اما برخلاف مبنای گرا، هم‌چنین اظهار می‌دارد که تنها چیزی که می‌تواند یک باور را توجیه کند، مجموعه‌ی دیگری از باورهاست. خام‌ترین و غیرقابل قبول‌ترین روایت نظریه‌ی انسجام، درستی استدلال دوری را، دست کم زمانی که حلقه‌ی دور، به اندازه‌ی کافی زیاد باشد، به سهولت، تصدیق می‌کند. [بر طبق این روایت] من می‌توانم باور خود به P را با توسل به E، و باور خود به E را با توسل به F، و باور خود به F را با توسل به G، و باور خود به G را با توسل مجدد به P توجیه کنم. طرفداران روایت عالمانه‌تر نظریه‌ی انسجام، خاطر نشان می‌کنند که این برداشت کاریکاتوری از نظریه‌ی انسجام، واقعیتی را نادیده می‌گیرد؛ یعنی، انکار ویژه‌ی این نظریه نسبت به مفهوم توجیه خطی<sup>(۷)</sup>، به سود یک برداشت کل گرایانه از توجیه.<sup>(۸)</sup> وقتی می‌کوشیم باوری را از رهگذر نشان دادن انسجام آن با سایر باورها توجیه کنیم، هرگز مستقیماً به P به عنوان تنها حامی و مؤید خود (آن گونه که در مثال بالا چنین بود) توسل نمی‌جویم، بلکه تلاش می‌کنیم باور خود را به P با توسل به طریقی که P با سایر قضایایی که به آن‌ها باور داریم - مانند S، R، Q و T - انسجام دارد، موجّه سازیم. ما باور خود را به Q با توسل به انسجام آن با S، R، P و T توجیه می‌کنیم و باور خویش را به S، از طریق نشان دادن انسجام آن با P، Q، R و T موجّه می‌سازیم و هکذا.

مسئلاً روایت‌های متفاوت بسیاری از نظریه‌ی انسجام در باب توجیه<sup>(۹)</sup> [از این پس، برای اختصار: «نظریه‌ی انسجام توجیه»] وجود دارد. برخی طرفداران انسجام گرای، نظریه‌ی خود را به باورهای تجربی، محدود می‌کنند، اما دیگران، برای زیرمجموعه‌ای از باورها، نوعی جایگاه معرفتی ممتاز در نظر می‌گیرند که انسجام، تنها منبع توجیه آن‌ها است. در این مقاله، من آرای خود را به انسجام گرای محض<sup>(۱۰)</sup> محدود ساخته، بر نادرستی آن، استدلال خواهم کرد. انسجام گرای محض، عبارت است از این دیدگاه که باید تمام باورها را بر حسب انسجام آن‌ها با سایر باورها توجیه کرد.

اولین گام برای ارزیابی نظریه‌ی انسجام، آن است که مدافع این نظریه را وادار سازیم تا معیارهایش را برای انسجام و تصوّرش را از صدق، روشن سازد و نحوه‌ی تناسب آن دو را تبیین کند. شاید طبیعی‌ترین نظریه‌ی صدق که با نظریه‌ی انسجام توجیه، هم‌خوانی دارد، «نظریه‌ی انسجام در باب صدق»<sup>(۱۱)</sup> [از این پس، برای اختصار: «نظریه‌ی انسجام صدق»] باشد، اما در مقام استدلال علیه نظریه‌ی انسجام توجیه، نمی‌توان صرفاً همراهی این دو نظریه را فرض کرد. با این حال، این دو دیدگاه، در پاره‌ای از معضلات، مشترک هستند.

آشکارترین نگرانی در خصوص نظریه‌ی انسجام صدق، آن است که هیچ مفهومی از انسجام، که تا کنون پرورانده شده است، امکان دو نظام به لحاظ درونی، منسجم و سازگار از باورها را که در عین حال، با یک‌دیگر ناسازگار باشند، رد نمی‌کند. به نظر می‌رسد که این معضل، طرفدار نظریه‌ی انسجام صدق را وادار می‌سازد که یا از اصل عدم تناقض دست بکشد یا مفهوم صدق را مفهومی نسبی بداند. از آن‌جا که غالب طرفداران نظریه‌ی انسجام، به اندازه‌ی هر کس دیگری، از اصل عدم تناقض، جانب‌داری می‌کنند، احتمالاً معقول‌ترین شقّ بدیل، آن است که نسبی بودن صدق را بپذیرند. به تعبیر دقیق، [نسبی بودن صدق، به این معنا است که] نباید از صدق یک قِصّه [به صورت مطلق] سخن گفت، بلکه باید صرفاً از صدق آن نسبت به یک نظام مفروض از باورها صحبت کرد، با این فرض که می‌توان به همان اندازه‌ی که نظام‌های باورها را از هم تفکیک می‌کنیم، مفاهیم متعدّد نسبی‌شده‌ی صدق را از هم جدا ساخت.

این نسبی کردن افراطی صدق، با یک ذهنیت افراطی، در خصوص توجیه، بر پایه‌ی نظریه‌ی انسجام توجیه، هم‌سنگ است. به نظر می‌رسد که ما می‌توانیم باور به هر قضیه‌ای را توجیه کنیم، مشروط بر آن که سایر باورهایمان را به گونه‌ای «انتخاب»<sup>(۱۲)</sup> کنیم که از بی‌انسجامی، اجتناب ورزیم. به نظر می‌رسد که «گزینش»<sup>(۱۳)</sup> میان نظام‌های باورها، کاملاً و کلاً دل‌خواهانه<sup>(۱۴)</sup> می‌شود. برهان خلفی که از سوی یک فیلسوف، ارایه می‌شود، غالباً نتیجه‌ی مطلوب و خوشایند دیدگاه فیلسوف دیگری خواهد شد و مطمئناً بسیاری از فیلسوفان معاصر، با آغوش باز، این ذهنیت افراطی را در خصوص مفهوم توجیه، می‌پذیرند. علاوه بر این، آنان بر توصیف من از معضل مورد بحث، به مثابه‌ی معضل «گزینش» دل‌خواهانه در میان باورها، به درستی، اعتراض می‌کنند. ممکن است آنان خاطر نشان سازند

که: خوشبختانه ما به آن اندازه که خود را ملزم به داشتن باورها می‌یابیم، آن‌ها را انتخاب نمی‌کنیم. بنابراین، ما با معضل حل‌ناشدنی الزام به گزینش غیردل‌بخواهانه در میان نظام‌های غیرمتناهی از باورها، که [هر کدام] در درون خود، منسجم هستند، روبه‌رو نیستیم. تصمیم واقعی ما، تصمیمی است در باب اعمال (معمولی) اصلاحات نسبتاً جزئی درون یک نظام که از قبل، وجود داشته و هسته‌ی آن، تغییر زیادی نمی‌کند. طرفدار نظریه‌ی انسجام، احتمالاً امکان وجود نوع دیگری از موجودات را - با نظام اساساً متفاوتی از باورها، که همه‌ی آن‌ها در سایه‌ی یک دیگر، توجیه می‌شوند - بدون اکراه، تجویز می‌کند.

با این حال، معضل جدی‌تری وجود دارد؛ یعنی معضل تسلسل؛<sup>(۱۵)</sup> که هم نظریه‌های انسجام صدق و هم نظریه‌های انسجام توجیه، با آن روبرو هستند. همواره به نظر من رسیده است که یک نظریه‌ی انسجام صدق، به دلیل تسلسل باطل متافیزیکی، به معنای واقعی کلمه، کاملاً نامعقول است. صدق  $P$  می‌باید نسبت به نظامی از باورها، مثلاً  $P, Q, R$  و  $S$  معین شود. صدق  $P$  نسبت به آن نظام، عبارت است از انسجام این باورها. اما به نظر می‌رسد که نفس اظهار این نظریه، وجود باورها را امری معلوم و غیرپیچیده، تلقی می‌کند. با این حال، با فرض [درستی] این نظریه، صدق این مطلب که من به  $P$  باور دارم، می‌باید خودش بر حسب انسجام، تعریف شود؛ احتمالاً [بر حسب] انسجام میان باورهای عضو یک مجموعه که شامل این فراباور<sup>(۱۶)</sup> که «من به  $P$  باور دارم» گردد. از سوی دیگر، این فراباور من که «من به  $P$  باور دارم»، فقط هنگامی صادق است که فرا - فراباورها<sup>(۱۷)</sup> به نحو ذی‌ربطی، منسجم باشند. اما چگونه به پایانه‌ی این تسلسل می‌رسیم تا آن‌که، به صورت بالفعل، مبنای صدق باشد؟ من در واقع، فاقد تعداد نامحدودی از فراباورهایی که به نحو فزاینده‌ای پیچیده‌تر می‌شوند، هستم. (پس از حتی سه یا چهار مرتبه از مراتب فراباورها، مرتب نگاه داشتن آن‌ها [در ذهن] بسیار مشکل خواهد بود). و حتی اگر داشتن تعداد نامحدودی از فراباورهای پیچیده و پیچیده‌تر، ممکن باشد، روشن نیست که این امر، راه‌حل رضایت‌بخشی را برای معضل تسلسل، فراهم آورد، زیرا تا زمانی که تسلسل، پایان نپذیرد، مبنایی<sup>(۱۸)</sup> برای صدق نخواهیم یافت.

اگر یک نظریه‌ی انسجام صدق، با یک تسلسل باطل وجودشناختی مواجه باشد، یک نظریه‌ی معرفت‌شناختی انسجام<sup>(۱۹)</sup> (که مثلاً با یک نظریه‌ی مطابقت صدق،<sup>(۲۰)</sup> ترکیب شده است) با یک تسلسل باطل معرفت‌شناختی روبرو خواهد بود. تقریباً تمام طرفداران نظریه‌ی

انسجام، به صورت صریح یا ضمنی، روایتی از درونی‌گرایی<sup>(۲۱)</sup> را می‌پذیرند. به تعبیر نه چندان دقیق، آنان می‌پذیرند که شرایط تعریف‌کننده‌ی موجه بودن یک باور، شرایطی هستند که دارنده‌ی آن باور، به آن‌ها [به صورت بالفعل] دسترسی دارد یا ممکن است دسترسی<sup>(۲۲)</sup> داشته باشد. این که باورهای من، بالفعل منسجم باشند، برای توجیه آن‌ها کافی نیست. بلکه می‌باید از این انسجام، آگاه<sup>(۲۳)</sup> باشیم یا حداقل استعداد و قابلیت آگاه شدن را داشته باشیم. برای مثال، ممکن است من، واجد مجموعه‌ی پیچیده‌ای از باورهای ریاضیاتی باشم که در واقع، منسجم هستند، ولی اگر از هر گونه رابطه‌ی منطقی یا احتمالاتی میان این باورها بی‌اطلاع باشم، مطمئناً این فرض که باورهای مزبور، برای من موجه هستند، غیرقابل قبول خواهد بود. اما طرفدار نظریه‌ی انسجام، چگونه می‌تواند دسترسی ما به باورهایمان و انسجام میان آن‌ها را دقیقاً دریابد؟ ممکن است کسی بکوشد در چارچوب نظریه‌ی انسجام، باقی بماند و معتقد باشد که توجیه ما برای اعتقاد به این که باور خاصی داریم، همان آگاهی ما از انسجام میان فراباور ما به این که به P باور داریم و سایر باورهای ما [ما] است. اما در این صورت، می‌باید از انسجام میان فرا-فراباور خود به این که در واقع، فراباوری به P داریم و سایر باورهایمان آگاه شویم و این تسلسل، به صورت پایان‌ناپذیر، ادامه می‌یابد.

یکی از مو شکافانه‌ترین دفاع‌ها از نظریه‌ی انسجام توجیه درباره‌ی باورهای تجربی، از سوی لورنس بونجور<sup>(۲۴)</sup> در کتاب ساختار معرفت تجربی، فراهم آمده است ( Bonjour, 1985). بونجور، که یک درونی‌گرای پر و پا قرص است، به خوبی از این معضل، آگاهی دارد و در پی آن است که از طریق احتجاج بر نیاز طرفدار نظریه‌ی انسجام به یک فرض شناختی<sup>(۲۵)</sup>، به حل این معضل پردازد. این فرض شناختی، عبارت است از این فرض که باورهای من درباره‌ی آنچه بدان باور دارم، [یعنی، همان فراباورهای من] درست هستند، ولی زمانی که گرد و غبار فرو نشیند، بونجور، می‌باید اذعان دارد که باور سازنده‌ی این فرض، یک باور غیرموجه است. ممکن است او اعتراض کند که این، در ذات یک فرض نهفته است که پرسش‌هایی در باب توجیه را باز پس زند. ولی بی‌تردید، شخص شکاک به این راحتی از پرسیدن پرسش آشکارا ذی‌ربط در خصوص جایگاه معرفتی باور من به این که این باورها را دارم، منصرف نمی‌شود. و به نظر می‌رسد که خود بونجور، در مواقعی که

واقع بین تر است، تشخیص می‌دهد که نظریه‌ی انسجام او، به ضمیمه‌ی درونی‌گرایی، به یک شکاکیت جامع و کلی در خصوص باور تجربی می‌انجامد (bonjour, 1985, 105).

کوتاه سخن آن که اگر بخواهیم نظریه‌ی انسجام را بپذیریم، بهتر است درونی‌گرایی را کنار بگذاریم؛ اما در این صورت، روشن نیست که چه انگیزه‌ای برای طرفداری از نظریه‌ی انسجام خواهیم داشت، به‌ویژه وقتی روایت‌های سراسر تر بیرونی‌گرایی<sup>(۲۶)</sup> (برای مثال، اعتماد‌گرایی)<sup>(۲۷)</sup> از مواجهه با برخی از دیگر معضلاتی که انسجام‌گرایی با آن روبروست (و پس از این، شرح داده می‌شود) مصون هستند.

حتی اگر معضل تسلسل، که اندکی قبل، توضیح داده شد، (برای مثال) از طریق ترکیب یک معرفت‌شناسی بیرونی‌گرا با نظریه‌ی انسجام توجه بر طرف گردد، معضلات فنی بی‌شمار دیگری فراروی دفاع از این دیدگاه، وجود دارد. غالب این معضلات، مشتمل بر پروراندن یک مفهوم قابل قبول از انسجام هستند. بونجور در کتاب ساختار معرفت تجربی، استدلال می‌کند که طرفدار نظریه‌ی انسجام می‌باید بر اهمیت روابط احتمالاتی<sup>(۲۸)</sup> میان باورها تأکید ورزد. انسجام منطقی صرف، بیش از حد، ضعیف است. می‌توان مجموعه‌ی منطقاً سازگاری از باورها داشت که هیچ ربطی با هم نداشته باشند. بونجور، هم چنین اظهار می‌دارد (Bonjour, 1985, 97) که لازم دانستن این شرط که «هر باوری، درون یک نظام از باورها، از سایر باورها قابل استنتاج باشد»، شرطی بیش از حد، قوی<sup>(۲۹)</sup> است؛ شاید به این دلیل که در نظر او، برآورده ساختن چنین شرطی، بیش از حد، دشوار خواهد بود. با این حال، در واقع، شاید برآورده ساختن چنین شرطی، دست کم برای کسی که به قدر کافی بخت یار است که با مفهوم استلزام مادی<sup>(۳۰)</sup> آشنا و مستعد انجام استنتاج‌های روشن و واضح است، بسیار آسان باشد. هر گاه من به P و Q باور داشته باشم، باور خواهم داشت که P، به استلزام مادی، مستلزم Q است و Q، به استلزام مادی، مستلزم P است. اما در این صورت، باور من به P، از باورهای دیگر من (یعنی باور به Q و باور به این که Q مستلزم P است) و باور من به Q، از باورهای دیگر من (یعنی باور به P و باور به این که P مستلزم Q است) نتیجه می‌شود و باور من به این که P، به استلزام مادی، مستلزم Q است، از سایر باورهای من (یعنی باور به P و Q) نتیجه می‌گردد. اما روشن است که مادام که باورهای من، منطقاً سازگار باشند و من منطوق‌دانی باشم که استلزام مادی را می‌فهمم، من بی‌تردید همان شرطی را که در نظر بونجور

برآورده ساختن آن، به دلیل فرض گرفتن مفهومی قوی از انسجام، بیش از حد، دشوار است، برآورده خواهم ساخت. این واقعیت طنزآمیزی است که نظام‌هایی از باورها که در آن‌ها هر باوری از سایر باورها نتیجه شود، به راحتی در دسترس هستند. در واقع، کار دشوارتر، آن است که نظام‌هایی از باورها را بیابیم که در آن‌ها روابط احتمالاتی غیراستنتاجی زیادی (میان باورها) برقرار باشد.<sup>(۳۱)</sup>

برخی طرفداران نظریه‌ی انسجام، می‌کوشند تا با روی آوردن به انسجام تبیین‌گر،<sup>(۳۲)</sup> به مثابه‌ی یکی از مهم‌ترین انواع انسجام که باید به وسیله‌ی یک نظام از باورها محقق گردد، نوع ذی‌ربطی از انسجام را که برای توجیه، مورد نیاز است، «استحکام بخشند». بر این اساس، مثلاً ممکن است گفته شود که یک باور، در صورتی توجیه می‌شود که با مجموعه‌ای از باورها - که در آن، هر باور، در مقایسه با وضعیت‌ی که باور مزبور در نظام دیگری از باورها قرار گیرد، «به نحو بهتری» تبیین می‌شود یا [باورهای دیگر را] تبیین می‌کند - هماهنگ باشد. تفسیر چنین دیدگاهی، شدیداً بر معیارهایی که برای تعیین «تبیین خوب»<sup>(۳۳)</sup> پیشنهاد می‌شود، استوار است؛ معیارهایی که در زمینه‌ی مورد بحث، شامل ارجاع به صدق تبیین‌کننده‌ها<sup>(۳۴)</sup> نباشد. برای مثال، ممکن است من مدل معروف D-N (استنتاجی - قانون‌وار)<sup>(۳۵)</sup> همپل<sup>(۳۶)</sup> را هم چون مدلی که ساختار صوری یک تبیین را دارا است، تأیید کنم و [بر اساس آن] معتقد شوم نظامی از باورها که بهترین تبیین‌گری را دارد، نظامی است که در آن، بیش‌ترین تعداد باورها با کم‌ترین تعداد تبیین‌های D-N تبیین گردد. پرسش دیگری که باید پاسخ داده شود، شامل طبقه‌ی مقایسه‌ای ذی‌ربطی از نظام‌های باور است که به آن‌ها ارجاع می‌شود. آیا باورها من، باید در مقایسه با هر نظام ممکن از باورها، در موقعیت بهتری قرار داشته باشد یا صرفاً در مقایسه با نظام‌هایی از باورها که من ظرفیت ذهنی پذیرا بودن آن‌ها را دارم؟ (نک: Lehrer, 1974, 161).

ممکن است انسجام تبیین‌گر، در آغاز هم چون یک معیار ذی‌ربط برای توجیه، به نظر آید، به‌ویژه اگر به این اندیشه تمایل داشته باشیم که چیزی به عنوان استدلال بر مبنای بهترین تبیین،<sup>(۳۷)</sup> هم چون بدیلی برای استدلال استقرایی، وجود دارد (برای آشنایی با چالش نویسنده‌ی مقاله نسبت به این دیدگاه، نک: (Fumerton, 1980)). با این حال، درک این مطلب، مهم است که من نمی‌توانم با یک نظریه‌ی انسجام تبیین‌گر در باب توجیه، به سادگی

برای خودم باورهایی را که به سهولت، توجیه می‌شوند و می‌توانم برای آن‌ها تبیین‌های مقبولی<sup>(۳۸)</sup> بیابم، دست و پا کنم. باورهای تبیین‌شونده<sup>(۳۹)</sup> باید به نوبه‌ی خود، احتمالاً به جهت این واقعیت که باورهای دیگری را نیز تبیین می‌کنند، توجیه شوند. اما در هر حال، آیا این فرض، قابل قبول است که توجیه هر یک از باورهای شما - برای مثال، باور به این که درد می‌کشید - صرفاً عبارت از این واقعیت باشد که باورهای دیگر شما را تبیین می‌کند یا به وسیله‌ی آن‌ها تبیین می‌شود؟ چگونه این نظریه، باورهای موجه را در حقایق تحلیلی،<sup>(۴۰)</sup> حقایق تألیفی ضروری<sup>(۴۱)</sup> (اگر چنین حقایقی داشته باشیم) و قواعد استدلال،<sup>(۴۲)</sup> جای می‌دهد؟ آیا چنین باورهایی اساساً پذیرای انسجام تبیین‌گر می‌شود؟ آیا یک نظریه‌ی انسجام تبیین‌گر در هر حال، به حل معضل ریشه‌ای ذهنیت،<sup>(۴۳)</sup> که قبلاً کلیات آن بیان شد، کمکی می‌کند؟ مطمئناً اگر چیزی شبیه مدل تبیین D-N درست می‌بود، هیچ مشکلی در پیشنهاد نظام‌هایی از باورها که شرایط صوری (البته به استثنای صدق) تبیین کافی<sup>(۴۴)</sup> را داشته باشد - فارغ از مضمون<sup>(۴۵)</sup> آن باورها - نمی‌داشتیم. اگر کسی معیارهایی نظیر جامعیت<sup>(۴۶)</sup> یا سادگی<sup>(۴۷)</sup> تبیین‌ها را هم چون راهی برای انتخاب میان تبیین‌های بدیل، به کار گیرد، شما به ناچار با نتایج ضد شهودی آشکاری مواجه خواهید شد. اگر در پی مثالی برای یک نظام از باورها که شهوداً غیرقابل قبول و واجد حداکثر قدرت تبیین‌گری هستید، نگاهی به نظریه‌ی ادراک برکلی<sup>(۴۸)</sup> بیاندازید. اما افزون بر این، نیاز به تبیین این امر داریم که چگونه نظریه‌ی انسجام توجیه، ما را مجاز می‌دارد که بر اموری مانند سادگی، هم‌چون معیار مقبولی برای صدق، تکیه کنیم. غالباً نظریه‌های ساده‌تر - بر خلاف نظریه‌های پیچیده - صادق هستند؛ این واقعیت، یک واقعیت ممکن است و باور من به این واقعیت، صرفاً از طریق انسجام آن با دیگر باورها موجه خواهد شد. نمی‌توان صدق این باور را، در مقام دفاع از نظریه‌ی انسجام توجیه، صرفاً فرض کرد.

انسجام، متضمن هر امر دیگری که باشد، تقریباً تمام کسانی که از دو نظریه‌ی انسجام نوجیه و انسجام صدق، جانب‌داری می‌کنند، همواره فرض کرده‌اند که انسجام، به نحو حدائقی، متضمن سازگاری منطقی<sup>(۴۹)</sup> است. من، پیش‌تر، استدلال کردم که به منظور فراهم آوردن یک معیار مفید برای توجیه، دسترسی به انسجام منطقی،<sup>(۵۰)</sup> کار بیش از حد، ساده‌ای است. هم‌چنین، ممکن است انسجام منطقی، یک شرط بیش از حد، قوی برای باور موجه



باشد. انسجام، نه تنها شرط کافی<sup>(۵۱)</sup> برای داشتن یک باور موجه، که حتی یک شرط لازم<sup>(۵۲)</sup> هم نیست. ریچارد فولی<sup>(۵۳)</sup> در مقاله‌ی «باورهای موجه ناسازگار»، (به نحو کاملاً درستی)، با توسل به مثال‌های شبه‌بخت‌آزمایی، استدلال می‌کند که می‌توان به نحو موجهی، به تعدادی از قضایا، نظیر P، Q، R و S باور داشت، به گونه‌ای که ترکیب عطفی آن‌ها (یعنی: P و Q و R و S) تناقضی را تشکیل دهد (Foley, 1979, 247-258). اگر افراد A تا J بخت برابری برای بردن یک بخت‌آزمایی داشته باشند، می‌توان به نحو موجهی، باور داشت که A بخت‌آزمایی را خواهد باخت، B بخت‌آزمایی را خواهد باخت، C بخت‌آزمایی را خواهد باخت،... و J بخت‌آزمایی را خواهد باخت و به نحو موجهی، باور داشته باشیم که A یا B یا C... یا J برنده خواهد شد. قضایایی که در [این مثال] متعلق باورند، ناسازگارند و با این حال، باور من به هر یک از آن‌ها باور موجهی است. این استدلال، استدلال ساده‌ای است، اما قلب شهوذهای طرفدار نظریه‌ی انسجام را هدف می‌گیرد. مقدمات این استدلال، آن‌گونه که از استدلالی که چنین بالقوه قاطع است، انتظار می‌رود، روشن نیستند. تعداد شگفت‌آوری از فیلسوفان، می‌پندارند که یک پارادوکس بخت‌آزمایی<sup>(۵۴)</sup> وجود دارد و در تجویز این مطلب که شخصی در باور به این که هر یک از شرکت‌کنندگان در بخت‌آزمایی، خواهد باخت و یکی از آن‌ها برنده خواهد شد، خطایی وجود دارد. اما من هیچ‌گاه در نیافتم که این پارادوکس، چیست. چه دلیلی برای انکار این مطلب وجود دارد که بتوان با لحاظ نتیجه‌ی بخت‌آزمایی، باورهای موجه ناسازگار داشت؟

جان پولاک<sup>(۵۵)</sup> در مقاله‌ی «راه‌حلی برای مسأله‌ی استقرا» می‌کوشد تا پارادوکس بخت‌آزمایی را حل کند (Pollock, 1984). راهبرد او آن است که وجود یک دلیل ظاهری<sup>(۵۶)</sup> را برای این که بیاندیشیم شخص A در بخت‌آزمایی خواهد باخت، مسلم بگیرد؛ در حالی که خاطر نشان می‌کند که هم‌چنین، دلایل ظاهراً قوی‌ای<sup>(۵۷)</sup> برای باور به این که B خواهد باخت، C خواهد باخت،... و J خواهد باخت، در دست داریم. افزون بر این، می‌دانیم که اگر B، C،... و J ببازند، A برنده خواهد شد. به این ترتیب، ما در موقعیتی هستیم که استدلال معتبر صفحه‌ی بعد را بر این مدعا که A بخت‌آزمایی را خواهد باخت، اقامه کنیم:

B خواهد باخت.

C خواهد باخت.

•  
•  
•

J خواهد باخت.

اگر B بیازد، C بیازد،... و J بیازد، آن گاه A خواهد بُرد.

در نتیجه، A خواهد بُرد.

چنین فرض می‌شود که در دسترس بودن این استدلال، با دلیل اولی‌هی ما بر این که بپنداریم شخص A خواهد باخت، برابری می‌کند و در نتیجه، هیچ دلیلی برای باور به این که A خواهد باخت، بالاتر از دلیل بر بُردن او، در اختیار ما نخواهد گذاشت! برای من مشکل است که دریابم چگونه می‌توان چنین راه‌حل پارادوکسیکالی را برای حل یک پارادوکس، پذیرفت. حداقل چیزی که می‌توان گفت، آن است که پولاک، قاعده‌ای را فرض می‌گیرد که مسأله‌ساز به نظر می‌رسد. برای آن که نتیجه‌ی استدلال یاد شده را به گونه‌ای موجه از مقدمات آن استنتاج کنیم، می‌باید در باور به ترکیب عطفی میان B خواهد باخت، C خواهد باخت،... و J خواهد باخت، موجه باشیم. [اما] این که کسی به نحو موجه به هر یک از [قضایای] B خواهد باخت و... J خواهد باخت، باور داشته باشد، مستلزم موجه بودن باور او به این که همه‌ی آنان (یعنی B تا J) خواهند باخت، نخواهد بود. به تعبیر کلی‌تر، استنتاج این مطلب که من به نحو موجهی به [ترکیب عطفی] «P و Q» باور دارم، از این واقعیت که به نحو موجه به P و به نحو موجه به Q باور دارم، یک استنتاج به وضوح مغالطی، به نظر می‌رسد.

لیرر، در کتاب معرفت، یک نظریه‌ی انسجام کاملاً پیچیده را درباره‌ی آنچه آن را توجیه کامل می‌نامد، ارائه می‌دهد و در چارچوب آن، از «پارادوکس» بخت آزمایی، بحث می‌کند (Lehrer, 1974). دغدغه‌ی اصلی او، آن است که نشان دهد چگونه نظریه‌اش می‌تواند با شهود طبیعی،<sup>(۵۸)</sup> مبنی بر این که نمی‌توان کاملاً در باور به این که هر یک از شرکت کنندگان بخت آزمایی خواهند باخت، موجه بود، توافق داشته باشد. اما در جریان ارائه‌ی این مدعا، او احتیاج می‌کند که شخصی که در حد مطلوب، خردمند است و علاقه

دارد باورهای صادق او به بیش‌ترین تعداد و باورهای کاذب او به کم‌ترین تعداد برسد، در نظام باورهای خود، وجود باورهای ناسازگار را جایز نمی‌شمارد.

من، تردید دارم که لیرر، بخواهد بر این مدعا از طریق ملاحظه‌ی این مطلب، استدلال کند که اگر ما باورهایی داشته باشیم که متعلق‌های آنها، در کنار هم، ناسازگار باشند، ما از وجود حداقل یک باور کاذب، مطمئن شده‌ایم و در نتیجه، مسلّم بگیریم که در تحقق حداقل یکی از اهداف یک جوینده‌ی ایده‌آل حقیقت، ناکام مانده‌ایم. اما همان‌طور که خود لیرر، متذکر می‌شود، هدف یک شخص عاقل، صرفاً این نیست که از باور کاذب، پرهیز کند، بلکه چنین شخصی، هم‌چنین، علاقه‌مند است که به باورهای صادقی دست یابد؛ و با پاک‌سازی [اذهان] خود از باورهای مربوط به نتیجه‌ی بخت‌آزمایی، مسلماً خود را از تعداد عظیمی از باورهای صادق، محروم می‌سازیم. اگر شخص S و شخص R – جدا از باورهای مربوط به نتیجه‌ی یک بخت‌آزمایی – مجموعه‌ی یکسانی از باورها داشته باشند و شخص S معتقد باشد که هر یک از شرکت‌کنندگان در بخت‌آزمایی خواهند باخت و شخص R از اعتقاد ورزیدن به این قضایا [یعنی، قضایای مربوط به باخت هر یک از شرکت‌کنندگان] خودداری ورزد، محاسبه‌ی این مطلب، چندان دشوار نخواهد بود که درصد بیش‌تری از باورهای S، در مقایسه با باورهای R، صادق هستند.

در واقع، هیچ دلیلی بر این فرض که ما نمی‌توانیم باورهای موجه ناسازگار داشته باشیم، وجود ندارد و از آن‌جا که ما می‌توانیم باورهای موجه ناسازگار داشته باشیم، حتی حداقلی‌ترین نوع انسجام نیز، شرط لازم برای توجیه نخواهد بود.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. مقاله‌ی حاضر، ترجمه‌ی مقاله‌ای است با عنوان «A Critique of Coherentism» که در منبع زیر، چاپ شده است:

Louis, P. Pojman (1993), *The Theory of Knowledge, Classical and Contemporary Readings*, Wadsworth Publishing Company: Belmont, California.

2. Fumerton, Richard

3. skepticism

4. vicious regress of justification

5. foundationalism

6. coherence theory

7. linear justification

8. a holistic conception of justification

9. coherence theory of justification
10. pure coherentism
11. coherence theory of truth
12. choose
13. choice
14. arbitrary
15. regress problem
16. metabelief
17. meta- metabelief
18. ground
19. epistemological coherence theory
20. correspondence theory of truth
21. internalism
22. access
23. aware
24. Bonjour, Laurence
25. *doxastic presumption*
26. externalism
27. reliabilism
28. probabilistic connections
29. strong
30. material implication



۳۱. بونجور (در کتاب ساختار معرفت تجربی) علی‌الخصوص درباره‌ی عدم انسجام آشکار در میان باورهای شخصی که نظام باورهای او شامل دو زیرمجموعه (آن‌ها را  $x$  و  $y$  بنامید) منطقی‌آبی ارتباط است؛ نگران است ( Bonjour, 1985, 97). اما بی‌تردید، نکته‌ای که قبلاً گذشت، در این‌جا نیز صدق می‌کند. در کنار باورهایی که مجموعه‌های  $x$  و  $y$  را تشکیل می‌دهند، شخص؛ به‌راحتی می‌تواند دریابد که این دو زیرمجموعه باور به این که  $x$ ، به استلزام مادی، مستلزم  $y$  است و باور به این که  $y$ ، به استلزام مادی، مستلزم  $x$  است، را توجیه می‌کند و وقتی این دو باور را به نظام باورها بیافزاییم، باز دیگر به استلزام منطقی [درون نظام باورها] خواهیم رسید.

32. explanatory coherence
33. good explanation
34. explanans
35. Deductive-Nomological
36. Hempel, Carl Gustav (1905-1997)
37. reasoning to the best explanation
38. plausible explanations
39. explanandum
40. analytic truths

41. synthetic necessary truths
42. principles of reasoning
43. subjectivity
44. adequate explanation
45. content
46. comprehensiveness
47. simplicity
48. Berkeley's Theory of perception. (Berkeley, George (1685-1753))
49. logical consistency
50. logical coherence
51. sufficient [condition]
52. necessary [condition]
53. Foley, Richard
54. *lottery paradox*
55. Pollock, John
56. *prima facie* reason
57. strong *prima facie* reasons
58. natural intuition

### فهرست منابع:

1. Bonjour, Laurence (1985), *The Structure of Empirical Knowledge*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
2. Foley, Richard (1979), "Justified Inconsistent Beliefs", *American Philosophical Quarterly* 16.
3. Fumerton, Richard (1980), "Induction and Reasoning to the Best Explanation", *Philosophy of Science* 47.
4. Lehrer, Keith (1974), *Knowledge*, Oxford, England: Clarendon Press.
5. Pollock, John (1984), "A Solution to the Problem of Induction", *Nous*.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی